

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

جیلانی لیب

سوم مارچ ۲۰۱۰

تأثیر پذیری معیارهای فرهنگی

هر جامعه در سیر دگرگونی، تحول و یا تکامل سرنوشت پدیده های فرهنگ خویش در بستر زمان، پایبند ارتباط با دوران گذشته اش می باشد، از آن رنگ میگیرد و به اساس درک ضرورت خواسته های فرهنگی خود، پیرایه گر سازمان اجتماعی دیگری می گردد.

نیاز های جامعه اند که انسان ها را به این وا میدارند تا با تغییر شکل و محتوای معیارهای مختلف در زمانه های متفاوت که دیگر برآورنده خواست های آن روزگار شده نمی توانند، ساختارهای فرهنگی نوی را پدید بیاورند که نهاد های عصر در آن زیاده تر سهم باشند و یا نقش عمده تری را به عهده بگیرند.

به همین اساس در هر جامعه و هر نظامی معیارهای معین دوره های پیشین فرهنگی دست نخورده و یا سازگار شده، اهمیت خویش را در شخصیت فردی و گروهی همچنان ایفاء می نمایند. نهادهای نو نیز مجبورند برای زیست و پذیرش، از در آمیزش پیش آمده و خود را با شرایط فرهنگی موجود وفق بدهند. این خاصیت یا در درون پدیده جدید نهفته می باشد و یا اینکه می کوشد بدینگونه تا در زمانی مناسب خود را کاملاً از نگاه شکل و محتوا، بروز بدهد.

روشن است که هر قشر و گروهی که فرهنگ خودی اش را میداشته باشد، دارای معیارهای معین اخلاقی، نوع زندگی، دید و نیاز خود است. اما این هم واضح می باشد که بالاتر از آن نمود های موجود اند که با همه دگرگونی پیگیر خویش، بخش اعظم سیستم و نظم اجتماعی را باورمند و پایبند به خود نگه می دارند.

این نموده ها با تمام دگرگونی، به زندگی پیگیر و پویای خود ادامه می دهند، انسان را در رابطه با گذشته آگاه نگه می دارند، حال و آینده را به هم پیوسته و نقش عمده را در بافت و رشته شخصیت جامعه به عهده می داشته باشند.

موجودیت و حفظ جامعه در گرو این نمود هاست و از شخصیت های فردی، انسان اجتماعی را پرورش میدهد، دارای اندیشه ای که می تواند در پرتو آن خلاقیت و چگونگی برخورد خویش را نسبت به جامعه و طبیعت با همه پدیده هایش بررسی بنماید و به وی فکر همسانی را باهمنو عانش به ارمغان بیاورد، به عبارتی به انسان جامعه هویت فرهنگی بخشد.

هر جامعه ای که در آن مردمان متفاوت دارای زبان، آئین، اسطوره ها، حماسه ها و تاریخ جداگانه و خودی نیز هستند، به ویژه عنصر هائی که باعث تشکیل جامعه مشترک گشته اند - چه ارتباط فرهنگ های مختلف با یکدیگر باشد و چه نهاد های فرهنگ جمعی در دوره ساختار نظم اجتماعی مشترک باشند - از نکات بارز هویت فرهنگی به شمار می آیند.

در چنین جوامعی سنت های مشترك دوره های پارینه و ساخته های جمعی فرهنگی از دیرینه بدین سو، در هویت فرهنگی جامعه بازتاب پیدا می نمایند. تحول و تکامل این رشته هاست که ساختارهای فرهنگ آینده آن دیار را بازگو میباشند. البته این ساختار تنها و تنها میتواند در کنار فرهنگ های همه مردم جامعه پرورش یابد، به نوعی که فرهنگ های بومی الهامبخش، بارآور، بازساز و نوساز فرهنگ مشترك آن جامعه می گردند.

سنت های فرهنگی را باید از دیدگاه پویائی شان بررسی نمود و پرورش آنها را نیز در روند تغییر، تحول و تکامل شامل دانست. هانری کوربن در همین باره میگوید:

”سنت اساساً زایش دوباره، رنسانس، است و هر زایش دوباره به فعلیت درآمدن يك سنت در زمان حال می باشد.”

مالینوسکی در باره فرهنگ گفته ای ارزشمندی دارد:

”فرهنگ دارای يك پایه و بنیاد بیولوژیک است. فرهنگ دارای شکل تشکیلاتی می باشد که هر جامعه برای پاسخ به نیازمندی های اولیه اش پایه گذاری می کند، ولی این پدیده يك جریان دینامیک است که طبیعت و سطح پاسخ به نیازمندی ها را دگرگون می سازد.”

هر یکی از اصول اساسی فرهنگ یعنی اقتصاد، سیاست، سنت ها و باور ها یا دانش و پژوهش میتواند تحت شرایطی دیگر نموده ها را زیر شعاع خویش قرار بدهد و در تأثیر گذاری پدیده های دیگر عمده جلوه گر شود و یا به عبارتی فرهنگی بارز یا غالب در جامعه گردد، بدون آنکه وی بازتاب دهنده تنها معیارهای خویشتن در يك نظم اجتماعی شود و یا متعلق به گروه و یا مردم خاصی باشد.

علم و دانش باعث اختراع ماشین چاپ و بخار شد و نظم اجتماعی اروپا را از خود متأثر ساخت، آئین و باور نهادگر سیاست و دولت گردید و اقتصاد و مالکیت نقش عمده ای در پژوهش، آئین و سیاست ایفاء نمود. این بارز یا غالب بودن يك معیار اساسی فرهنگ، تابع همان شرایط خاص و زمان معینی است که وی را پرورش می دهد و کلیدی اش می سازد.

در واقعیت امر عواملی که یکی از اصول اساسی فرهنگ را جهت طرح ریزی خواست های مشخص خویش در بارز بودن توانمند می گردانند، بیشتر ریشه اجتماعی دارند.

میزان سرعت و توانائی تغییر و تحول نموده های فرهنگی متفاوت هستند. با تغییر جهشی یکی از اصول اساسی فرهنگ، پدیده های دیگر بنا بر پیمانه همسوئی خود در جامعه و قدرت دگرگونی پیگیر خویش، به زمان متفاوت بیشتری نیازمندند، تا با وی همگام گردند.

تنها بر پایه شناخت هویت فرهنگی و باور بر تغییر، تحول، و تکامل پدیده های فرهنگ و چگونگی بارز شدن آنهاست که میتوان گزینه های پارینه و دیرینه را ارزیابی نمود، بدون اینکه نظم جامعه در هرج و مرج و بیگانگی از خویشتن به رشته گسسته ای بدل گردد، که هر بافته آن نتواند با دیگری همسان و یا یکسان باشد.

هر نهاد نو فرهنگی نمیتواند از سوی همه مردم جامعه همزمان پذیرفته شود و شامل معیارهای کلی گردد. رد و یا تردد آن با درك نیازش برطرف خواهد گشت. در صورتی که این نهاد نو فرهنگی نتواند پاسخگوی خواسته های مردم گردد و درك نیازش هنوز در جامعه فراگیر نشده باشد، امکان تحمیل آن بر جامعه افزایش می یابد. این گزینه فرهنگی میتواند پیشرو باشد یا عقبگرا، تحمیلی ازین سبب است که می خواهد بدون درنظرداشت موجودیت احساس ضرورت آن با توسل به زور بر جامعه ای قبولانده شود. ریشه های مشترك فرهنگ تحمیلی و استعاری را هم بیشتر باید در همین دو نکته جست و جو نمود: «عدم خواست و درك نیاز در جامعه و توسل به زور.»

لازم و زائد بودن نهادهای فرهنگی و سرعت دگرگونی و واژگونی آنها می تواند از تلاش و کوشش انسان هائی که برسالت خود در برابر فرهنگ جامعه خویشتن پی برده اند، تأثیر پذیر گردد. هویت فرهنگی هر شخص به تناسب درك درست او از گذشته و حال فرهنگ جامعه اش متفاوت است و به همینگونه مسؤولیتی را که با شناخت خویش ازین پدیده ها، بر دوشش احساس می نماید.